

## تحلیل زبانی - بلاغی مصراع «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»

(ص ۵۱-۳۷)

محمد ایرانی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۵/۸

### چکیده:

ادبیت پهلوانی سرود حکیم طوس، شاهنامه، به عنوان متن ادبی ناشی از زبان و بیان هنری ذاتی و لاینفک آن است. زبان اثر و شیوه بیان خالق آن - که از ذهن هنرمندانه او سرچشمه میگیرد - گاهی با بازیهای زبانی، موجب «چند معنایی» (POLYSEMY) متن و برداشتهای تفسیرهای چندگانه از آن میشود. در جستار حاضر نگارنده، به یاری دانشهای ادبی به تحلیل سبک شناسانه گزارشهای مختلف شارحان در باب مصراع از شاهنامه پرداخته است. در غالب شرحها، پیوند معنایی این مصراع با پاره نخست بیت بادید نیامده و به این نکته مهم که لخت دوم بیت، مکمل و نتیجه هشدار آشکار پاره نخست آن است، توجه نشده و یا دریافتی سطحی و ساده، به دور از مفهوم ژرف آن به دست داده شده است.

نتیجه بررسیها نشان میدهد که در یک لایه معنایی تازه، فرزانه طوس با کاربرد ترفند ادبی استعاره - کنایه، دشمن ترین و نهانی ترین دشمن پهلوانان، یعنی خودفریفتگی یا غرور نفس را چونان خصمی خانگی می نمایاند؛ حریفی که جسم قهرمان را در نظر او سخت و صلب می آراید تا جان او را به آسانی برآید. فرزانه طوس با این هشدار از زبان شیرزنی که یکبار سهراب جوان را آزموده و آسیب جای او را دریافته - و مباد آنکه این بار قربانی فریفتگی و نازش نفس غرار به ستبری اندام و زور بازو گردد - ضمن گوشزد کردن این نکته که خودپسندی و خودبسندگی زبینه پهلوان جوانمرد زورمندی چون سهراب نیست بگونه ای ظریف از مرگ سهراب بدلیل غرور و خامی، به خواننده پیش آگاهی (براعت استهلال) میدهد.

### کلمات کلیدی:

شاهنامه، ز پهلوی، سبک شناسی، دستور زبان، بلاغت، گرد آفرید، سهراب، استعاره - کنایه.

۱- استادیار دانشگاه رازی moham.irani@gmail.com

## ۱- مقدمه

در متون ادبی نظم و نثر کهن، به سبب دیرینگی یا فخامت و استعلائی زبان و بیان هنری مفاهیم و بطور کلی ادبیّت متن، گاه ابیات و عبارات ظاهراً ساده‌ای ملاحظه میشود که خواننده را به سبب استفاده شاعر یا نویسنده از اصطلاحات زبانی و هنرهای بیانی (همانند استعاره، تمثیل، کنایه...)، با دشواریهایی در سطح معنی و دریافت مفهوم حقیقی مواجه میسازد. مراد از این دشواریها، صرفاً کاربرد لغات و واژه‌های مهجور و یا باستانی و آرکائیک (archaic) نیست؛ بلکه مقصود پیچیدگیهای هنری و معنایی است که به نظر میرسد آنها را باید ذاتی ادبیّت به شمار آورد و نه محصول تعقید لفظی یا معنوی.

شاهنامه حکیم طوس نیز از جمله متون ادبیّی است که از این نظر، مباحثات گوناگونی بین شاهنامه‌پژوهان و دوستداران ادبیّت کهن پدید آورده است؛ بدین سبب اظهار نظرهای مختلف و مقاله‌های متعددی در باره دشواریهای لغوی و عبارات و مفاهیم اصطلاحی و کنایی موجود در این اثر سترگ نوشته شده است. اگر چه پاره‌ای از این مشکلات با تلاش و تحقیق شاهنامه‌پژوهان برطرف شده، هنوز هم در برخی موارد، دشواریها و ابهاماتی برای محققان و شاهنامه‌شناسان وجود دارد. از جمله نکات مورد بحث و اختلاف - که شارحان شاهنامه برداشته‌اند - مفهومی لختِ دوم بیتِ زیر و پیوند معنایی آن با مصراع نخست است:

نباشی بس ایمن به بازوی خویش<sup>(۱)</sup> خورد گاو نادان ز پهلوی خویش  
(شاهنامه<sup>(۲)</sup>: ۱۳۷/ب ۲۴۸)

فرزانه طوس در نامه نامور خویش، شاهنامه، در بخشی از داستان رستم و سهراب - آنجا که گردآفرید از چنگال سهراب میگریزد و بر باره دژ میشود تا با بیانی پر نیش و نوش و الفاظی نرم و درشت به طنز و تسخر و تهدید او بپردازد - هنگامی که سخن به بیم و اندرز سهراب میرسد، این بیت گزیده را در پند و نصیح سهراب بر زبان گردآفرید جاری میسازد.

همانگونه که اشاره شد، محققان و صاحب‌نظران در باب مفهوم مصراع دوم این بیت، اظهار نظرهای مختلف و پراکنده‌ای ارائه داده‌اند. برداشته‌ها و دیدگاههای شاهنامه‌پژوهان در شرح و تفسیر این مصراع، گاه بگونه‌ای است که مصراع مورد نظر مفهومی مستقل یافته است؛ زیرا ارتباط معنایی آن با بیت نخست یا اصلاً درک نشده و یا سهواً لحاظ نگردیده است. این امر موجب شده تا بسیاری از شاهنامه‌خوانان تنها به معنای استعاری - تمثیلی مصراع دوم توجه کنند و به خاطر توقف در این سطح از مفهوم، از درک غرض اصلی و فهم پیوند معنایی بین دو مصراع غافل بمانند. در نگاه نخست، شرح و تفسیرهای نوشته شده بر بیت بالا، نشان میدهد که بیت به دو لختِ مجزاً و منفک از هم تقسیم شده و هر پاره مستقل از دیگری توضیح داده شده است. این امر موجب دو اشکال در روش تفسیر است: یکی ایجاد گسست معنایی در دو لخت، و دوم بی توجهی به زبان و بیان هنری سراینده، و غفلت از نقش عناصر و سازه‌های کلیدی بیت. از آنجا که مدد

گرفتن از دانشهای ادبی گوناگون در شرح و حل این قبیل مشکلات و مصون ماندن از اشتباه و خطای احتمالی، یاریگر پژوهندگان است، نگارنده بر آن است تا ضمن طرح و شرح دیدگاههای گوناگونی که تا کنون در این باره ارائه شده، واژه‌های کلیدی بیت مذکور را در دو «سطح زبانی» (Literally level)، از بُعد لغوی (Lexical) و به عبارتی از دید سبک‌شناسی واژه‌ها «Stylistics of the words»، و «سطح ادبی» (Literary Level) مورد مطالعه قرار دهد؛ سپس مصراع دوم بیت یاد شده را - با توجه به پیوند آن با مصراع نخست - تفسیر و تحلیل کند.

## ۲- بررسی پیشینه تحقیق

اساس سخن در مصراع مورد نظر، عبارت کنایی «از پهلوی خود/ خویش خوردن» است. در ساخت این عبارت دو واژه «پهلوی» و «خوردن» نقشی کلیدی دارند. تشخیص مفهوم دقیق و نوع دستوری این دو واژه میتواند به دریافت معنای کنایی این عبارت کمک کند. در شرحهایی که بر این بیت و علی‌الخصوص این مصراع نوشته شده، به دو برداشت معنایی متفاوت از این دو واژه برمیخوریم: پهلوی در دو مفهوم حقیقی، لغوی و قاموسی (= دو طرف شکم)، و در مفهوم مجازی یا دستوری (= جانب، جهت، قبل، سو)؛ خوردن نیز در دو مفهوم حقیقی، لغوی و قاموسی (= عمل خوردن یا آکل)، و مفهوم مجازی و دستوری (= آسیب دیدن، ضرر و زیان دیدن، ضربه خوردن، لطمه دیدن، رنج کشیدن، بلا و مصیبت دیدن). حمیدیان (۱۳۸۷: ۴۹) معتقد است که پهلوی در معنی لغوی و قاموسی خود (کناره‌های شکم) به کار نرفته بلکه با حرف اضافه از - به تعبیر ایشان - یک اصطلاح خاص ساخته: «ز پهلوی» به معنی «از قبل»، از جانب، از سوی، قبل، سو و جهت. وی فعل «خوردن» را در هر دو معنی حقیقی (عمل خوردن) و مجازی (رنج دیدن و مصیبت کشیدن) استنباط کرده است. بر این اساس معنایی که از لخت دوم بیت مورد بحث برمیآید، چنین است: گاو نادان هرچه میخورد یا میکشد، از جانب خودش است. گزازی (۱۳۸۱: ۵۸۷/۲) «پهلوی» را در معنای قاموسی آن (دو طرف شکم) فهم کرده و «خوردن» را در هر دو مفهوم حقیقی (قرب) و مجازی (بعید) آن به کار برده است، و مصراع دوم را چنین تفسیر کرده است: «گاو را میکشند و از گوشتش توشه میسازند که فربه و چرب پهلوی باشد؛ پس گاو که خویشتن را میپرورد و پهلوی نزارش را با خورش بسیار فربه و پروار میگرداند، به راستی زمینه مرگ خویش را فراهم میآورد.» رستگار فسایی (۱۳۸۶: ۱۳۰-۱۲۹) نیز «پهلوی» را در مفهوم واژگانی آن مبیندارد و «خوردن» را در معنای مجازی آن (ضربه خوردن و آسیب دیدن) تعبیر میکند. بدین ترتیب وی مفهوم پاره دوم بیت را با توجه به سخن غزالی در نصیحة الملوک<sup>(۳)</sup> چنین دریافته است: «... زور بازویت تو را مغرور نسازد که مثلی گفته‌اند: ضربتی که گاو نادان میخورد از پرواری خود اوست؛ یا: آفت طلوس آمد پر او؛ یعنی گاو نادان همه ضربتها و آسیبها را از پهلوی چاق و فربه خود میخورد.» شعاع و

**انوری** (۱۳۷۱: ۹۰)، «پهلوی» و «خوردن» را در معنای حقیقی و قاموسی آن پنداشته‌اند و مفهوم مصراع را چنین دریافته‌اند: «گاو نادان نمیداند که برای بهره‌مندی از گوشت و پهلوی چرب اوست که به او آب و گیاه میدهند». **جویی** (۱۳۸۲: ۱۴۰-۱۳۹) هم «پهلوی» را در معنای قاموسی آن تصوّر کرده است اما «خوردن» را در مفهوم «ضربه خوردن» پنداشته است. وی توضیح مبسوط و متفاوتی از بیت - با تأکید بر مصراع دوم - ارائه نموده که خلاصه آن چنین است: «کاوآن به هنگام جنگ با یکدیگر ابتدا با سر به همدیگر حمله میکنند و ... آن‌گاه گاو غالب با دو شاخ خود به پهلوی گاو مغلوب میکوبد و ...». **خالقی مطلق** (۱۳۸۰: ۵۰۹/۱) هر دو واژه «پهلوی» و «خوردن» را در معنی لغوی و حقیقی آن استنباط کرده است با این تفاوت که در توضیح مفهوم مصراع مذکور، «خوردن» را در معنی «کشته شدن» آورده است: «گاو نادان نمیداند که با خوردن، پهلوی می‌آورد و او را زودتر به کشتارگاه می‌برند». **محمودی بختیاری** (۱۳۷۷: ۴۱۹ پاورقی) مصراع دوم بیت را مثل میدانند و مفهوم آن را این چنین بیان میکند: «یعنی گاو نادان در طلب خوراک خود را به کشتن میدهد». **محبّتی** (۱۳۸۱: ۱۷۴) مصراع دوم را تمثیل و ارسال المثل برای کسی دانسته که قدرت شناخت حال و آینده را ندارد و در لذتهای حال میماند: «گاو نادان، چندان به آخر و آخرت کار نمی‌اندیشد و فقط آخور را میبیند و میخورد. یعنی تو [سهراب] هم فقط لحظه و لذت را دیدی و آینده و تدبیر را هلیدی». **انوری** (۱۳۸۳: ۲۳۹/۲) ذیل پهلوی، اصطلاح «از پهلوی خود/ خویش خوردن» را کنایه کهن و در مفهوم «از جانب خود آسیب و ضرر دیدن» و «به خود آسیب و ضرر رساندن» میدانند. **طاهری مبارکه** (۱۳۷۹: ۱۲۱-۱۲۰) بیت را چنین تحلیل میکند: «از پهلوی خود خوردن، یعنی به زبان خود کار کردن. در این مصراع، گردآفرید اشاره بسیار ظریف و زیبایی به عمل سهراب میکند. میدانیم که برای آن که گاو فربه و چاق بشود به او آب و علف زیاد میدهند تا پس از فربهی او را بکشند. گردآفرید هم به سهراب میگوید: تو مانند گاو نادانی هستی که تورانیان (افراسیاب و ...) برای بهره‌مندی از تو آب و علف (سپاه و ...) جلو تو ریخته‌اند و تو متوجه نیستی که با دست خود به قربانگاه آمده‌ای. وی مصراع اول را کنایه از قدرت میدانند و مصراع دوم را ارسال المثل و پیام درونی بیت را پند و اندرز توأم با تمسخر می‌شمارد. گزارش **فضیلت** (۱۳۸۱: ۸۵-۸۴) از بیت متضمن برداشتی ترکیبی از دو مفهوم بازگو شده در سطور بالاست: «مثلی است در این که گاوی که فربه میشود (پهلوی بزرگ میشود) بیشتر در خطر هلاک است. پس گاوی که از سبزه‌زار بیشتر استفاده میکند و فربه میشود، چوب این کار خود را میخورد. با دست خود، خود را به هلاکت انداختن و به عبارت دیگر: از ماست که بر ماست. نیروی فراوان تو سبب هلاک تو خواهد شد؛ مثل گاوی که به دلیل فربهی سرش را می‌برند». **نظری و مقیمی** (۱۳۸۴: ۲۴۸) نیز با استناد به فرهنگنامه شعری، مصراع دوم را کنایه از انجام دادن امری دانسته‌اند که به زیان انجام دهنده آن باشد (به زبان خود عمل کردن) اما در ادامه آن را مثل به شمار آورده و گفته‌اند: معنی حقیقی این مثل این است که گاو از روی نادانی علف میخورد و چاق میشود و همین چاقی و فربهی باعث نابودی وی میگردد؛ چون او را قصای

میکنند... کما اینکه گاو نادان علف میچرد و فربه میگردد و همین باعث کشتنش میشود. گزارش **شعار** و **انوری** در غننامه (۱۳۷۱: ۹۰) و **یاحقی** در سوگنامه سهراب (۱۳۶۸: ۹۸-۹۷) نیز کمابیش همان مفهوم فربهی گاو و نابودی او را بدین سبب در بر دارد.

### ۳- بررسی و تحلیل قاموسی - دستوری

همانطور که اشاره کردیم، کلیدیترین واژه‌ها در درک و بیان مفهوم مصراع دوم بیت مورد بحث، دو واژه «پهلوی» و «خوردن» است؛ اما از مفهوم ترکیب اصطلاحی «ز پهلوی خود خوردن» و ارتباط معنایی آن با مفهوم مصراع نخست، نباید غافل بود. در این بخش از جستار، برآنیم تا از دیدگاههای مختلف لغوی (قاموسی)، دستوری و بلاغی، واژه کلیدی «پهلوی» و «خوردن» را جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم، سپس نقش و مفهوم هریک را در ترکیب اصطلاحی «ز پهلوی خود خوردن» نشان دهیم.

#### ۳-۱- تحلیل واژگانی «پهلوی»

##### ۳-۱-۱- پهلوی به عنوان واژه‌ای مجرد

مجرد واژه «پهلوی» در مفهوم قاموسی خود، به چند معنی مشهور و معروف به کار رفته است:

**الف -** تهیگاه یا دو سوی سینه و شکم، راستا و چپای شکم مردم (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پهلوی).

**ب -** دنده، ضلع، جانحه

جوانح؛ کشته‌ها و استخوانهای پهلوی نزدیک سینه. (منتهی الارب). (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پهلوی).

**پ -** گوشه و کنار، سمت و سو، جهت و طرف، جانب

**ت -** شهر و دیار، ملک و سرزمین، دشت و صحرا

و در معانی و مفاهیم دیگری چون: حد، ضلع، گوشه و کنار، سود و نفع (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل پهلوی).

##### ۳-۱-۲- پهلوی با حرف اضافه «از/ز»

ترکیب حرف اضافه «از» و «پهلوی» [ی] مفاهیم اصطلاحی خاصی را ایجاد میکند. پهلوی/ز پهلوی/از پهلوی، همانند اسماء دائم الإضافة عربی است زیرا به گروه اسمی پس از خود اضافه میشود. (مثل: پیش، کنار، جلو، بغل و ...)

##### ۳-۱-۲-۱- «ز پهلوی» به معنی «از قِبَل»، «از جانب»، «از طرف»، «از سوی» و امثال آن:

به خون خوردن میاموزان ما را به خون غم که ما را خود جگر خوردن ز **پهلوی** تو بس باشد (اوحدی مراغهای: ص ۱۶۰)

چاره دل در فراغت جز جگر خوردن نبود وین جگر خوردن که می‌بینم هم **از پهلوی** طوست

(اوحدی مراغهای: ص ۱۰۷)

بگشا بند قبا تا بگشاید دل من که گشادی که مرا بود، ز پهلوی تو بود  
(حافظ: غزل ۶/۲۱۰)

۲-۲-۱-۳- «ز پهلوی» به مفهوم «به سبب»، «به دلیل»، «به خاطر»، «صدقه‌سری» و امثال آن:

بازار ظلم گرم است / ز پهلوی ضعیفان آتش به عزم اقبال دارد شگون ز خسه‌ها  
(بیدل دهلوی: ج ۱/غزل ۱۸/۲)

گشت ز پهلوی باد، خاک سیه سبزپوش گشت ز پستان ابر، دهر خرف شیرخوار  
(خاقانی: ص ۱۷۹/۴)

باریک بینیت چو ز پهلوی عینک است باید ز فکر دلبر لاغر میان گذشت  
(کلیم کاشانی: ص ۱۲۳/غزل ۹۱)

۲-۲-۳- اصطلاحات و ترکیبات ساخته شده با «پهلوی»:

چنانکه میدانیم، اشتقاق و ترکیب‌سازی دو راه عمده واژه‌سازی، غنی کردن زبان و ایجاد مفاهیم تازه و مورد نیاز است؛ متکلمان و اهل فضل، بویژه شاعران و نویسندگان هر زبان میکوشند تا با استفاده از این دو ابزار به استعلا و استغنای زبان خود کمک کنند. با نگاهی به فرهنگ لغات و قاموس واژگان هر زبان به آسانی میتوان دریافت که چگونه گویندگان و نویسندگان، آگاهانه و یا بصورت خودکار، با پیوند زدن واژه اصلی یا سرواژه به واژه دیگری، ترکیبی نو و اصطلاحی بدیع میسازند. در باره واژه «پهلوی» و مصطلحات موجود ساخته شده با آن نیز وضع چنین است و پایه واژه «پهلوی» در ترکیب با مصادر یا افعال بسیط (افعال همکرد) و واژه‌های دیگر (اسم و صفت)، ترکیبها و اصطلاحات متعدّد و متنوعی ساخته است.

**الف - پهلوی + همکرد** (+ گروه حرف اضافه‌ای یا متممی: از کسی یا چیزی / به کسی یا چیزی):  
پهلوی کردن؛ پهلوی دادن؛ پهلوی گذاشتن؛ پهلوی زدن؛ پهلوی گرفتن؛ پهلوی دزدیدن؛ پهلوی رسانیدن؛ پهلوی خوردن.

**ب - پهلوی + صفت (مسند)** + فعل رابط (+ گروه حرف اضافه‌ای یا متممی: از کسی یا چیزی): پهلوی تهی کردن

**پ - پهلوی + (ی)** + مضاف الیه (ضمیر) + مسند + فعل اسنادی (کردن): پهلوی خود فربه کردن

**ت - پهلوی + (ی)** + صفت + داشتن / کردن: پهلوی لاغر / انزار / خشک (داشتن / کردن)

**ث - پهلوی + پایه** حال فعل (صفت مرکب فاعلی) + مضاف الیه (کسی یا چیزی) + فعل اسنادی:  
پهلوی خور چیزی بودن

**ج - پهلوی + (ی)** + ضمیر + فعل (خوردن): پهلوی خود خوردن

**چ - پهلوی + (ی)** + صفت (چرب): پهلوی چرب<sup>(۳)</sup>

**ح - صفت (چرب) + پهلوی: چرب پهلوی<sup>(۴)</sup>**

خ - عدد/پیشوند/صفت + پهلوی: یک پهلوی؛ دو پهلوی؛ هشت پهلوی؛ شانزده پهلوی؛ هم پهلوی؛ درست پهلوی

د - اسم + پهلوی: سینه پهلوی

ذ - حرف اضافه (از) + پهلوی(ی) + ضمیر(خود/خویش/کسی/چیزی) + فعل (خوردن): از پهلوی

خود/خویش/کسی/چیزی خوردن؛ از پهلوی خود یا او خوردن

ر - فعل/مصدر(خوردن) + حرف اضافه(از) + پهلوی(ی) + ضمیر(خود/خویش/کسی/چیزی): خوردن از

پهلوی (خود/خویش/کسی یا چیزی)

ز - فعل/مصدر (خوردن) + پهلوی: خوردن پهلوی

ژ - حرف اضافه (از) + پهلوی(ی) + ضمیر / گروه اسمی در جایگاه مضاف الیه (کسی) + گروه اسمی

در جایگاه مفعول + «ی» نکره + فعل (کردن): از پهلوی کسی کاری کردن

س - حرف اضافه (به) + پهلوی(ی) + گروه اسمی / صفت + فعل (خفتن): به پهلوی ناز خفتن

#### ۴- تحلیل ادبی ترکیب «از پهلوی خود خوردن»

##### ۴-۱- پاره نخست، اساس سخن

اساس سخن حکیم طوس در بیت مورد نظر ما، مصراع نخست آن است. هشدار پاره نخست، توییخ پاره دوم را در پی دارد؛ به تعبیر دیگر دوام و پایبندی به وضعیّت نخست (پاره اول بیت) مشابه وضعیّت ثانوی یا موجب حالت دوم (پاره دوم بیت) میگردد. متأسفانه غالب شارحان هنگام توضیح بیت به پیوند معنایی میان دو لخت بیت توجه نداشته‌اند و به سبب غلبه وجه «ادیّت» پاره دوم بر مصراع نخست، این یک را - به جهت سادگی آن - فرو گذاشته و تنها به دیگری پرداخته‌اند. درست آن است که اساس سخن را پاره نخست بیت به شمار آوریم؛ زیرا جان کلام، آن چیزی است که خالق شاهنامه بر زبان گردآفرید مینهد و خطاب به سهراب - و شاید تمامی پهلوانان و جوانمردان - میگوید. با این پیش فرض، لازم است به تحلیل مصراع نخست پرداخته شود. در آغاز باید دانست که کارکرد حرف اضافه اختصاصی «به»، «ز» و «بر» با گروه فعلی «ایمن بودن» در ترکیب «ایمن بودن از چیزی/کسی» (=احساس امنیّت کردن از جانب یا از سمت و سوی چیزی/کسی) و «ایمن بودن به چیزی/کسی» (=اعتماد کردن، دلگرمی جستن، بالیدن، نازیدن، فخر فروختن، مباحثات کردن به چیزی/کسی) و «ایمن بودن بر چیزی/کسی»<sup>(۹)</sup> (=مطمئن بودن، اعتماد داشتن، اطمینان داشتن، احساس امنیّت کردن از جانب چیزی) نشان دهنده ظرفیّت متمم‌پذیری (متمم اجباری) این فعل است. در زبان فارسی گروه فعلی «ایمن بودن» غالباً با دو حرف اضافه «به» و «ز» به کار رفته است؛ چنان که مصراع نخست بیت مورد بحث ما دو ضبط دارد: الف - نباشی (مباشی) بس ایمن ز بازوی خویش ب - نباشی (مباشی) بس ایمن به بازوی خویش بنابر این دو تعبیر خواهیم داشت که در نظر اول ممکن است

چنین پنداشته شود که از لحاظ معنی و مفهوم، تفاوتی با هم ندارند؛ اما حقیقت آن است که تغییر حرف اضافه در ترکیب مورد بحث، موجب دگرگونی مقصود میگردد. در این گونه موارد نباید از نقش و کارکرد معنایی حروف اضافه غافل بود. حرف اضافه «به» در معنای «بر»، مفهوم تکیه کردن بر چیزی و اعتماد کردن بر چیزی را میرساند؛ نوعی انتقال یا حرکت از بالا به پایین. پس در شکل منفی، یعنی: ایمن نبودن به بازوی خود، ما را به مفهوم تکیه نکردن به زور بازو و قدرت جسمانی اعاده میکند.

گروه فعلی «ایمن بودن» با حرف اضافه «ز» (از) در معنای «سمت»، «سو»، «جهت» و «طرف»، مفهوم احساس امنیت و آرامش کردن از جانب یا سمت و سوی چیزی و کسی را میرساند، و در شکل منفی آن، یعنی: ایمن نبودن از بازوی خود، به معنای احساس امنیت نکردن به سبب زور بازوی خود یا از جانب بازوی خود، فهم میشود. به همین سبب کاربرد هر کدام از این دو حرف اضافه با گروه فعلی «ایمن نبودن»، افاده معنایی متفاوت میکند و تحلیلی مختلف از مصراع به دست میدهد. دو نکته قابل ذکر آن که: واژه ایمن تبار تازی دارد و از نمونه‌های تصرف فارسیانه در صرف عربی است؛ زیرا همان‌طور که میدانیم، «ایمن» مُمال «آمین» (اسم فاعل) است. و دیگر این که گروه فعلی «ایمن بودن» به صورتهای «ایمن شدن» و «ایمن گشتن/گردیدن/گردانیدن/کردن» نیز به کار رفته است.

این بیت از جمله سخنان گردآفرید است که در ظاهر از باب نُصح و دلسوزی است؛ اما در نهان تداوم رنگ و افسونگری و نیرنگ‌جنگی است که در میدان نبرد با سهراب بکار برده است. لحن گردآفرید و مزاج سخنش، آمیزه‌ای از تسخر و تهدید و تخویف است. وی در پاره نخست بیت به سهراب میگوید که: به نیروی جوانی و اندام ستبر و بازوان پر زور پهلوانانه خود مغرور نباش؛ بلکه هشدار میدهم که از عاقبت این غرور و خود بزرگ بینی بترسی. سپس در مصراع دوم به عنوان بیان نتیجه غرور و سرپیچی و گوش ندادن به نصیحتش میگوید: در آن صورت چون گاو فربه غافل و نادانی هستی که بیهوده به پهلوهایی بزرگ و اندام درشتی که مطمع و مطمح نظر قصاب است و موجب مرگ او خواهد شد، غره گردیده و بدانها میبالد. به نظر میرسد که به شکلی تلویحی به او گوشزد میکند که تو به خاطر غرگی و غرور بیش از اندازه به نیروی جسمانی و زور بازوی خود از یک دختر فریب خوردی - فریبی که در حکم شکست طوست - پس بهتر است از این پیشامد عبرت‌گیری و آن را عبرتی برای کارهای بعدی خود قرار دهی؛ و گر نه، این غرور و خود بزرگ بینی، تو را به باد فنا خواهد داد. و جالب آن که در نبرد با پدر نیز این غرور و غفلت سهراب است که با خدعه پدر دست به دست هم میدهد و موجب خلق آن داستان «پراب چشم» میگردد.

#### ۲-۴- واژه نمادین «گاو»

در این که «گاو» در مصراع دوم، و در شاهنامه، حیوانی نمادین است و کارکردی سمبلیک (symbolic) دارد، تردیدی نیست. نقشهایی که این جاندار به صورت گاو نخستین، گاو-مادر شکفت



انگیز «برمایه» (پرمایه)، گرزهای گاوسار جنگاوران، نامیدن پهلوانان با لفظ «گو» (ریختی دیگر از گاو) و ... ایفا میکند، مبین اهمیت این حیوان در فرهنگ ایران قدیم است. یکی از جمله مفاهیم نمادین و قراردادی گاو در فرهنگ ایرانی - علاوه بر درشتی و پر زوری - حماقت و نادانی است. نمونه‌هایی دیگر از کاربرد واژه «گاو» در این مفهوم نمادین، مؤید این سخن خواهد بود:

**پای در میان داشتن گاو:** کنایه از دخالت کردن نادان است؛ انوری گوید:

انوری آخر نمیدانی چه می‌گویی، خموش گاو، پای اندر میان دارد، مران خر در خلاب

**پیکر گاو / گاوپیکر:** قوی هیکل و تنومند، بلند بالا؛ در کاربرد منفی و به صورت استعاره بالکنایه، آدم درشت و کم خرد را گویند. (در این کاربرد، علاوه بر گاو از حیوانات دیگری چون: گوساله، گوسفند، شتر، خر یا الاغ، شتر مرغ نیز نام برده میشود.)

**گاو بی شاخ و دم یا گاو بی ذنب:** نهایت نادانی، شخص به غایت احمق و جاهل. **گاو طوس:** کنایه از آدم گول و نادان.<sup>(۱۰)</sup> **گاو ریش / ریش گاو:** احمق و نادان. **گاو گور:** گاو دشتی، گاو میش، گاو وحشی، استعاره از مبارز ستبر و زورمند. چنان‌که اسدی در بیتی گفته است:

بیامد به میدان یکی گاو گور که افزون بُد او را ز صد گاو زور  
(به نقل از دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل گاو گور)

عبداللهی (۱۳۸۱: ۸۸۱/۲) نیز معتقد است: امثال سایر که بر اساس «گاو» شکل یافته‌اند، اغلب آن را به نادانی و حماقت متصف کرده‌اند؛ در واقع درونمایه اصلی همه آنها تحقیر و خوارشماری است. وی همچنین به این نکته درخور توجه اشاره میکند که: با توجه به پیشینه کامبیش مقدس و احترام‌آمیز این حیوان، میتوان پنداشت که این ضرب‌المثلها و تمثیلهای همگی متأخر هستند. با لحاظ کردن این موضوع میتوان چنین پنداشت که در مصراع دوم بیت مورد نظر نیز، آوردن لفظ «گاو» به عنوان سمبل بزرگی و درشتی و پرزوری و در عین حال حماقت و نادانی - به ویژه با اضافه کردن صفت «نادان» به آن - مشبّه (استعاره - کنایه) کاملی برای سهراب و خطاب کنایی به او میسازد.

#### ۴-۳- قصاب اجل و پهلوی چرب

در بررسی پیشینه استفاده از این اندرز که: «پهلوان نباید به ستبری اندام و زور بازوی خود فریفته گردد» به این نتیجه میرسیم که کاربرد آن به شاهنامه فردوسی محدود نمیشود. بی تردید در منظومه‌های حماسی و پهلوانی، و اخلاقی و عرفانی نیز این مفهوم به کار رفته است. غرور و خودبزرگ‌بینی و خودبسندگی به سبب بهره‌مندی از تن و جسم نیرومند، در متون اخلاقی و عرفانی بسیار نکوهیده و سرزنش شده است؛ و این یکی از اصول اساسی و اولیه آیینهای پهلوانی، فتوت و

جوانمردی است. این موضوع به اشکال مختلف در سروده‌های شاعران بزرگ دیده میشود. نکته درخور ذکر دیگر این که اکثریت قریب به اتفاق این شاعران، خود بسندگی پهلوانان را به زور و توان جسمانی و خودفریفتگی آنان را به پهلوان چرب و فربه، مسببی برای نیستی و نابودی پنداشته‌اند. تعبیر گوناگونی از این اندیشه را در آثار سراینده‌گان نامی می‌بینیم؛ مثلاً ناصر خسرو، تنها خواننده گاو پرواری را قصاب میدانند:

یکی مرگ‌گاو بر پروار را کس جز از قصاب ناید خواستاری

(ناصر خسرو: ص ۴۲۳/ب ۲)

نظامی در بیتی زیبا، پهلوهایی فربه را در حکم دو قصاب از جنس صاحبش میدانند؛ گویی پروراندۀ پهلوان فربه، قصاب در پهلوی خود میپرواند (مشابه «مار در آستین پرواندن»):

تورا پهلوی فربه نیست نایاب که داری بر یکی پهلوی دو قصاب

(نظامی: ص ۱۹۸)

عطار نیز با آن نگاه خاص خود، پهلوان مغرور و بی‌خاصیت را پروراندۀ پهلوی غرور میدانند:

هرمرد که نیست امتحانش خوایی و خوری است در جهانش  
می‌خفتد و می‌خورد شب و روز تا مغز بسود در استخوانش  
فربه کند از غرور پهلوی تا نام نهند پهلوانش

(عطار: ص ۳۵۷/غزل ۴۴۲/ب ۳-۱)

#### ۴-۴ - تحلیل بلاغی

با توجه به تفاسیر و گزارشهایی که پیشتر، از شارحان و شاهنامه‌پژوهان نقل شد، چند تعبیر مختلف از مصراع مذکور به دست می‌آید. ما ضمن طرح این تعبیر به بررسی و تحلیل آنها می‌پردازیم.

الف - از سخن غالب شارحان، چنین برمی‌آید که مصراع مورد نظر را اصطلاح یا ترکیبی کنایی شمرده‌اند؛ به معنی: به خود آسیب رساندن و از جانب خود صدمه دیدن یا در نابودی خود سهیم شدن و در قتل خود مشارکت کردن. در آن صورت ترکیب «از پهلوی خود خوردن» را باید «فعل مرکب حرف اضافه‌ای» یا «فعل مرکب اصطلاحی» نامید. در صورت پذیرش این استدراک، میتوان نقطه ثقل یا واژه‌های کلیدی مصراع را حرف اضافه مرکب «از پهلوی» و فعل چند معنایی (Polysemic) «خوردن» دانست. حاصل سخن نیز این خواهد بود: «زیاد به بازوی ستبر و زور خود مناز، چون این خود فریفتگی و غرگی سبب میشود تا مانند گاو نادانی که به بزرگی پهلوه‌ها و تنومندی اندام خود میبالد، آسیب ببیند و از بین برود.» همان‌گونه که دنبال روباه، عاج فیل، پر طاووس، نافه آهو و ... سبب قتل صاحبان آنها میشود، تو نیز با غرور به اندام ورزیده‌ات موجبات مرگ خود را فراهم میسازی! به نظر میرسد که لحن بیان مصراع نخست بیت نیز میتواند کنایی به حساب آید؛ یعنی «بشاشی بس ایمن ز (به) بازوی خویش» در مفهوم کنایی خود هشدار

میدهد که: از جانب بازوان ستبرت احساس امنیت نکن؛ یا: به این بازوان درشت و پر زور اعتماد مکن و به آنها نناز (زیرا همانها تو را به خاک سیاه خواهند نشاند، همان گونه که گاو غافل به پهلوهای درشت و فربه خود مینازد و نمیداند که همین اندام پروری، سر او را بر باد میدهد).

ب - مصراع دوم تمثیلی است از مصراع نخست؛ یعنی: حکایت تویی که به قدرت و توانایی خود مینازی، چون حکایت گاو نادانی است که به پهلوان ستبرش میبالد و غافل آن که همین غرور جان او را خواهد گرفت. تمثیل بر پایه تشبیه و استعاره است. در نتیجه مصراع دوم میتواند تشبیه تمثیل برای مصراع اول یا استعاره تمثیلیه از آن باشد. ناگفته نماند که برخی تنها به این اکتفا کرده‌اند که بگویند در مصراع دوم صنعت ارسال المثل وجود دارد؛ اما بررسیها نشان میدهد که پیش از فردوسی، سراینده دیگری این مثل را در شعر خود به کار نبرده است. در نتیجه میتوان گفت که این مصراع حکیم طوس بعدها تبدیل به مثل سایر شده است؛ همانند نمونه‌های بسیار دیگری از انواع امثال که در اصل مصراع یا بیتی از شاعری بوده و در بین مردم شهره شده و بر سر زبانها افتاده است. در این باب که مثلها میتوانند تشبیه تمثیل یا استعاره تمثیلی باشند، دیگران نیز سخن گفته‌اند. ذوالفقاری (۱۳۸۸: ۳۷/۱) معتقد است: وقتی کلّ مثل را در برابر وضعیت یا حادثه‌ای به کار میبریم، وضعیت موجود حکم مشبّه را دارد و مثل به کار رفته مشبّه است که مشبّه (وضعیت قابل انتقال با مثل) حذف و مشبّه تنها باقی میماند. با توجه به حذف مشبّه و مرکب بودن این تشبیه، استعاره از نوع تمثیلی است. ذوالفقاری، مثلها را از حیث کاربرد هنر استعاره در ساختار آنها دو قسم میداند: یکی امثال استعاری، و دیگری امثال غیر استعاری. وی استفاده از استعاره در ساختمان مثل را نتیجه شرایط و موقعیت سخن میداند و میگوید که در دو حالت این امر اتفاق میافتد: «اول زمانی که استدلال منطقی، سخن عادی، پند رویارو و مستقیم بر مخاطب اثر نمیکند. از این رو، مثل در کمترین زمان با زبانی استعاری و غیر مستقیم مؤثرترین ابزار خواهد بود. گاه نیز از گفتن سخن رویارو شرم داریم، اما از گفتن آن نیز ناگزیر هستیم؛ در این جاست که مثلی به هنگام و به‌جا، این بار سنگین را از دوش ما بر میدارد. خواجه نصیر طوسی نیز چنین توصیه میکند: اگر به عبارت از چیزی فاحش مضطر گردد، بر سیل تعریض کنایت کند از آن.» (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۳۷/۱) شفیعی کدکنی (۱۳۶۶: ۱۱۷) نیز مثلها را استعاره مرکب یا استعاره تمثیلی میداند و میگوید: هر استعاره تمثیلی یا مرکب که شهرت پیدا کند، به گونه مثل در میاید. نکته دیگری هم از بیت مزبور میتوان دریافت؛ این که مصراع نخست، جنبه امر تحذیری و تنبیهی دارد و مصراع دوم در حکم توبیخ و سرزنش مخاطبی است که امکان دارد به سبب غرور جوانی، امر منهی را نادیده و ناشنیده انگارد. با این نگرش، دو مصراع بیت به ترتیب همانند جمله شرط و جزای شرط نیز به نظر میرسند: اگر زیاد به درستی اندام و زور بازوی خود بنازی، عاقبت همانند آن گاو نادانی خواهد شد که قربانی بلاهت و فریفتگی به فریبی خود گردید.

**نتیجه:**

پیش از این شاهنامه‌پژوهان در معنای بیت:

نباشی بس ایمن ز بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

مصراع دوم را بصورت مستقل از مصراع اول معنا کرده و لغات گاو و خوردن و پهلوی را در معنای قاموسی آن گرفته‌اند: یعنی گاو وقتی خوب فربه شد و پهلوهایش گوشت و چربی آورد، توسط قصاب ضربه میخورد.

ما در این مقاله اثبات کردیم که گاو استعاره از انسان نادان است و «پهلوی خود» یعنی از ناحیه خود. بنابراین معنای بیت میشود: انسان نادان از ناحیه خودش ضربه میخورد و بدین ترتیب معنای دو مصراع نیز آشکار میگردد: به زور بازوی خود مناز، زیرا همین زور بازو ترا به کشتن خواهد داد.

**پی‌نوشتها:**

- ۱- ضبط دیگر مصراع نخست چنین است: «مباشی بس ایمن به بازوی خویش».
- ۲- نشانی بیت بر اساس شاهنامه چاپ مسکو: (۱۹۶۶: ۲ ص ۱۸۹/ب ۲۶۸).
- ۳- صائب ترکیب وصفی «پهلوی چرب» را همراه با دو ترکیب ساخته شده دیگر با «پهلوی» در بیتی به کار برده است:

آن که از پهلوی چرب ما چراغش نور یافت میکند پهلوی تهی امروز از پهلوی ما

- ۴- خاقانی نیز صفت مرکب «چرب پهلوی» را با دو ترکیب ساخته شده دیگر با «پهلوی» در بیتی گنجانده است:

پهلوی از من تهی مکن که مرا پهلوی چرب هم ز پهلوی طوست

- ۵- به عنوان نمونه میتوان به واژه «نزدیک» اشاره کرد که بین سه مقوله مشترک است:

الف - حرف اضافه: نزدیک ماشین نیست. ب - قید: لطفاً نزدیک نشوید.

پ - صفت: بیا از راه نزدیک برویم.

- ۶- میدانیم که اساس ساختار حروف اضافه مرکب، همان حروف اضافه ساده (نقش‌نمای متممی، نقش‌نمای قیدی) است و به همین دلیل برخی دستورنویسان از مجموع حرف اضافه و وابسته‌های آن (گروه اسمی همراه) به عنوان «گروه حرف اضافه‌ای» یاد میکنند. در زیر نمونه‌هایی از حروف اضافه مرکب را که بر اساس یک حرف اضافه ساده ساخته شده‌اند می‌بینیم:

به: به غیر، به اضافه، به علاوه، به وسیله، به استثنای، به مجرد، ... / از: از نظر، از روی، از سر، از لحاظ، از حیث، ... / در: در برابر، در مقابل، در باره، در مورد، ... / بر: بر اساس، بر طبق، بر حسب، ... / با: با وجود

- ۷- به نظر نگارنده در تبیین این گونه موارد، بهتر است بگوییم که حرف اضافه «از» حذف نشده؛ بلکه تغییر شکل داده و مبدل به کسره اضافه شده است.

۸- ممکن است بعضی دستورنویسان و یا فرهنگ‌نگاران به معانی و یا مفاهیم قراردادی حروف اضافه اشاره کرده باشند؛ اما حقیقت این است که در معنی برخی حروف اضافه، ابهام وجود دارد و نمیتوان معنای قطعی و ثابتی برای آنها در نظر گرفت؛ مگر بر مبنای سیاق معنی و مفهوم عبارت یا متنی که در آن به کار رفته‌اند. این مسأله موجب تفاوتها و اختلاف‌نظرهایی بین دستورنویسان و فرهنگ‌نگاران شده است. مشکوه‌الدینی (۱۳۸۴: ۱۲۲) ضمن اشاره به برخی از مفاهیم موجود برای حروف اضافه، سرانجام اذعان میکند که: هر حرف اضافه به مفهوم یا مفاهیم خاصی اشاره میکند؛ با این حال ممکن است در برخی موارد، تعیین معنی دقیق برخی حروف اضافه بیشتر به تحلیل معنایی بافتی که در آن به کار رفته‌اند، وابسته باشد.

۹- کاربرد حرف اضافه «بر» با «ایمن بودن» بسیار کم کاربردتر از دو حرف اضافه دیگر است. عمیق بخارایی گوید:

منم بر زبان و دل خویش ایمن ز زلت مصفا ز شهت مطهر  
۱۰- چنانکه مرحوم دهخدا گفته، «گاو طوس» در قدیم مثلی سایر بوده است و از آن بلاهت مردم طوس را می‌خواستند. برای اصل و مایه این مثل (داستان ابن حاجب و هجو خواجه نظام الملک طوسی) رک. (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل گاو؛ و یا: دهخدا، ۱۳۷۴: ذیل گاو طوس).

۱۱- حرف اضافه «از» در ترکیب مورد نظر، نقشی کلیدی دارد؛ زیرا این ترکیب بدون حرف اضافه «از» نیز - با معنایی متفاوت (خودخوری، از دست‌رنج خود خوردن و منت کس نبردن، خون دل خوردن، به خود لطمه زدن، از غم و غصه زیاد آب شدن) - استعمال شده است.

#### فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- استاجی، اعظم (۱۳۸۶)، «پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن»، دستور ۳، ویژه نامه مجله فرهنگستان زبان و ادب فارسی، جلد ۳، ص ۴۰-۵۱.
- ۳- انوری، حسن (۱۳۸۳)، فرهنگ کنایات سخن، ج ۲، تهران: سخن
- ۴- اوحدی مراغه‌ای (۱۳۸۵)، دیوان اوحدی مراغه‌ای، سعید نفیسی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵- بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر (۱۳۸۷)، دیوان بیدل دهلوی، تصحیح خان محمد خسته و خلیل الله خلیلی، ویراست نو و تعلیقات: فرید مرادی، ج ۲، چ ۱، تهران: زوآر.
- ۶- جوینی، عزیز الله (۱۳۸۲)، داستان رستم و سهراب: از روی نسخه فلورانس، تهران: دانشگاه تهران.
- ۷- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵)، دیوان حافظ، تصحیح غنی - قزوینی، چ ۴، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۸- حمیدیان، سعید (آذر و اسفند ۱۳۸۷)، «ز پهلوی خویش»، مجله بخارا، ش ۶۸ و ۶۹، صص ۵۲-۴۸.

- ۹- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن نجار (۱۳۸۵)، دیوان خاقانی، ضیاء‌الدین سجادی، چ ۸، تهران: انتشارات زوآر.
- ۱۰- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۰)، یادداشتهای شاهنامه، بخش یکم، آبی جا: میراث ایران.
- ۱۱- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، ۱۵ ج، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، امثال و حکم، چاپ هشتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸)، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثلهای فارسی، ج ۱، تهران: معین.
- ۱۴- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۶)، حماسه رستم و سهراب، چ ۷، تهران: جامی.
- ۱۵- سیدای نسفی، میرعابد (۱۳۸۲)، دیوان سیدای نسفی، تصحیح حسین رهبری، چ ۱، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- ۱۶- شعار، جعفر و حسن انوری (۱۳۷۱)، غمنامه رستم و سهراب، چ ۱۰، تهران: علمی.
- ۱۷- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۶۶)، صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
- ۱۸- صائب تبریزی، محمد علی (۱۳۸۳)، دیوان اشعار صائب تبریزی، ج ۳، چ ۱، تهران: نشر علم.
- ۱۹- طاهری مبارکه، غلام محمد (۱۳۷۹)، رستم و سهراب: شرح، نقد و تحلیل داستان از دیدگاه اساطیری، داستانی، زیباشناختی و واژگانی، چ اول، تهران: سمت.
- ۲۰- عبداللّهی، منیژه (۱۳۸۱)، فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی (بر پایه واژه‌شناسی، اساطیر، باورها، زیبایی‌شناسی، و ...)، چ ۲، تهران: پژوهنده.
- ۲۱- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۲)، دیوان عطار نیشابوری، تصحیح تقی تفضلی، چ ۳، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
- ۲۲- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، چ ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۳- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۶)، شاهنامه فردوسی، تصحیح رستم علی یُف، ی.آ. برتلس و دیگران، تحت نظر ع. نوشین، مسکو.
- ۲۴- فضولی، محمد (۱۳۷۴)، دیوان محمد فضولی، تصحیح حبیبه مازی اوغلو، چ ۱، تهران: بهارستان - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۵- فضیلت، محمود (۱۳۸۱)، ترنجی در باد، ویراستار دکتر حمید طاهری، چ ۱، کرمانشاه: انتشارات طاق‌بستان.
- ۲۶- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۱)، نامه باستان، چ ۲، تهران: سمت.
- ۲۷- کلیم کاشانی، ابوطالب (۱۳۳۶)، دیوان، به تصحیح و مقدمه پرتو بیضایی، تهران: خیتام.
- ۲۸- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۸۲)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی، چ ۲، تهران: نشر مرکز.
- ۲۹- محبتی، مهدی (۱۳۸۱)، پهلوان در بن‌بست (متن کامل رستم و سهراب و رستم و اسفندیار ...)، چ ۱، تهران: انتشارات سخن.
- ۳۰- محمودی بختیاری، علیقلی (۱۳۷۷)، شاهنامه آبخور عارفان، چ ۱، تهران: نشر علمی.

- ۳۱ - مشکوه الدینی، مهدی (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)، ۱، هران: سمت.
- ۳۲ - ناصر خسرو، حکیم ابو معین (۱۳۶۷)، دیوان ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی، تعلیقات استاد دهخدا، چ ۲، تهران: دنیای کتاب.
- ۳۳ - نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۵)، خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، چ ۱، تهران: انتشارات زوآر.
- ۳۴ - نظری، جلیل و افضل مقیمی (۱۳۸۴)، داستانهای پیر آب چشم (رستم و سهراب - رستم و اسفندیار)، چ ۲، تهران: آسیم.
- ۳۵ - وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی (۱۳۸۵)، دستور زبان فارسی (۱)، چ ۸، تهران: سمت. یاحقی، محمد جعفر (۱۳۶۸)، سوگنامه سهراب، تهران: طوس.